

A Comparative Study of the Concept of Justice in the Christian Tradition and the Age of Enlightenment

Razmik deamegardichian¹

Received Date:10Apr2021

Ahmad azin²

Reception Date:15Jun2021

Mohamad reza yazdani zazerani³

Abstract

Undoubtedly, one of the most important reasons is the change in some of the basic concepts that has occurred in the field of social sciences and humanities at a time when justice as the most fundamental concern of humanity from the beginning of creation until today has included the same process. Importantly, what is the difference between the concept and nature of justice in the Christian tradition and its teachings and the nature and concept of justice in the Enlightenment? Is there a fundamental difference in this regard? If so, what are these differences or differences? Undoubtedly, by changing the attitude of European society and Christian thinkers in the Enlightenment, we observe a fundamental difference in the type of interpretation and realization of justice and its basic principles in the Enlightenment, and in this article we have tried to take a comparative look at these changes and causes. And the results should be examined. If in the Christian tradition, the teachings of this religion have been the standard of justice and man is obliged to observe justice according to the divine duty, in the period of enlightenment and the rule of reason and experience, as well as promoting positivist thinking, justice The relationship between two human beings changes nature and the divine commitment and the relationship between man and God in the matter of justice fades and this change of attitude has deplorable consequences for human beings in the future. In this article, we will try to study this issue using analytical and descriptive methods. the payment .

Keywords: Justice, Religion, Tradition, Christianity, Enlightenment

¹Ph.D Student of Political Science, Faculty of Humanities and Law, Isfahan (Khorasgan) Branch, Islamic Azad University, Isfahan, Iran

² Associat Professor, Department of Political Science, Isfahan (Khorasgan) Branch, Islamic Azad University, Isfahan, Iran

³ Assistant Professor, Department of Political Science, Isfahan (Khorasgan) Branch, Islamic Azad University, Isfahan, Iran

بررسی تطبیقی مفهوم عدالت در سنت مسیحیت و عصر روشنگریرازمیک درمگردیچیان^۱احمد آذین^۲محمدرضا یزدانی زازرانی^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۲۵

چکیده

بدون تردید عدالت به عنوان اساسی ترین دغدغه بشریت از ابتدای خلقت تا به امروز شامل روند تغییرات اجتماعی و سیاسی بوده است. پرسش مهم در این بین این است که مفهوم و ماهیت عدالت در سنت مسیحیت و آموزه های آن چه تفاوتی با ماهیت و مفهوم عدالت در عصر روشنگری دارد؟ آیا اساساً تفاوتی در این خصوص وجود دارد؟ اگر دارد این تفاوت یا تفاوتها چیست؟ بدون شک با تغییر نوع نگرش جامعه اروپا و اندیشمندان مسیحی در عصر روشنگری تفاوت مبنایی در نوع تفسیر و تحقق عدالت و اصول اساسی آن در عصر روشنگری را نظارگر هستیم و در این مقاله سعی بر آن شد تا با یک نگاه مقایسه ای و تطبیقی این تغییرات و علل و نتایج حاصله آن مورد بررسی قرار گیرد. در مقام پاسخ به این سوالات این گونه فرضیه مطرح گردید که با تکیه بر منابع و مطالعات صورت گرفته و مقایسه آموزه های سنت مسیحیت بر پایه نص کتاب مقدس و نظرات اندیشمندان عصر روشنگری دریافت که عدالت در نزد سنت مسیحیت بر پایه رابطه انسان و خداوند بنا گردیده در حالیکه در دوره روشنگری این رابطه یعنی رابطه انسان و عدالت بر پایه قوانین وضع شده توسط انسان و آن هم بر مبنای شرایط حاکم بر جوامع اجتماعی و به موجب مصالح سیاسی اقتصادی و غیره وضع و مقرر میگردد و هر جا نیاز باشد این قوانین در جهت تامین منافع ملی و سیاسی قابل تعدیل و تغییر خواهد بود، چیزی که در سنت مسیحیت به عنوان یک اصل غیر قابل تغییر خودنمایی نموده است. در این مقاله با مطالعه کتابخانه ای سعی در بررسی این موضوع پرداخته شده است.

کلیدواژگان: عدالت، دین، سنت، مسیحیت، عصر روشنگری

^۱ دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشکده علوم انسانی و حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)، اصفهان، ایران

^۲ دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم انسانی و حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)، اصفهان، ایران
(نویسنده مسئول) azin@iaush.ac.ir

^۳ استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم انسانی و حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)، اصفهان، ایران

۱- مقدمه و بیان مسئله

مواجهه با مشکلات عدیده ای چه در بعد شخصی و چه خانوادگی و جامعه و نیز در ابعاد سیاسی و اجتماعی بویژه حاکم در جوامع مسیحی و بروز دو جنگ جهانی بزرگ در حوزه جغرافیایی سیاسی اروپا که ماحصل آن کشته شدن میلیون ها انسان و نابودی صدها شهر و چندین کشور بود صورت گرفته را بران داشت که ریشه اساسی این مسئله کجا می تواند باشد و آیا ممکن است در آینده چنین حوادثی تکرار گردد؟ در واقع از نقطه نظر صورت گرفته، مشکل اصلی و آنچه به عنوان دغدغه صورت گرفته را در مطالعه و پژوهش در موضوع تحقیق رهنمون کرد در اصل تغییر در مفاهیم اساسی می باشد که در روند زمانی در حوزه علوم اجتماعی و انسانی رخ داده است: که عدالت به عنوان اساسی ترین دغدغه بشریت از ابتدای خلقت تا به امروز نیز شامل همین روند بوده است چرا که با ظهور مسیحیت به عنوان یکی از ادیان بزرگ الهی نوید بخش مردم اروپا در جهت برخورداری از احکام و دستورات این دین و بویژه در جهت برخورداری از عدالت الهی و سعادت جهانی و ابدی بود در واقع عدالت در آموزه های مسیحیت صرف انجام اعمال خوب نیست بلکه برای عدل و عدالت نیاز به ایمان به خداوند است (کتاب مقدس، رومیان، ۲۴:۳) و منظور ایمانی است که از دل باشد (کتاب مقدس، رومیان، ۹:۱۰) اگرچه سه قرن ابتدایی ظهور مسیحیت به دلیل مخالفت و مبارزه حاکمان و صاحبان قدرت برای پیروان آن به سختی گذشت اما با رسمیت یافتن آن بویژه در امپراطوری روم به عنوان مرکزیت اروپا در ابتدای قرن چهارم میلادی جایگاه این دین تثبیت گردیده و جامعه تا حدود زیادی از موهبات آن بخصوص در عرصه حقوق اجتماعی از جمله عدالت که متکی بر وحی و سنت و آموزه های حضرت مسیح (ع) و حواریون بود برخوردار گردید و عدالت در منظر مسیحیت به معنای اجرای احکام الهی برای همه بشریت بدون در نظر گرفتن هر گونه تبعیض تحت هر عنوان بین انسانهاست اما با قدرت گرفتن کلیسا و حاکمیت سیاسی روحانیون از ابتدای قرن ششم میلادی اگرچه مبنای نظری عدالت بر پایه مفاهیم برگرفته و از سنت و وحی الهی بود لیکن تفاسیر ناشی از عدالت بر پایه منافع طبقه حاکم و تقسیم قدرت مابین پاپ و امپراطور قرار گرفت و همین موجبات نارضایتی و ناامیدی مردم بویژه طبقه روشنفکر را فراهم نمود به طوریکه از ابتدای قرن ۱۷ و همزمان با شروع عصر روشنگری که در واقع عصر توسعه علوم تجربی و ظهور مکاتب مختلف علمی و فلسفی می باشد مفاهیم حوزه علوم اجتماعی نیز تغییر اساسی پیدا نمود از جمله عدالت. حال سوال این است که چه تغییری در ماهیت و اساس مفهوم عدالت در میان برداشت آموزه های سنت مسیحیت از عدالت و مفهوم آن در عصر روشنگری بوجود می آید؟ این تغییر در مفهوم عدالت چه تبعات و نتایجی در جوامع انسانی داشته است؟ در مقام پاسخ به این سوالات می توان با تکیه بر منابع و

مطالعات صورت گرفته و مقایسه آموزه های سنت مسیحیت بر پایه نص کتاب مقدس و نظرات اندیشمندان عصر روشنگری دریافت که عدالت در نزد سنت مسیحیت بر پایه رابطه انسان و خداوند بنا گردیده در حالیکه در دوره روشنگری این رابطه یعنی رابطه انسان و عدالت بر پایه قوانین وضع شده توسط انسان و آن هم بر مبنای شرایط حاکم بر جوامع اجتماعی و به موجب مصالح سیاسی و اقتصادی و غیره وضع و مقرر می گردد و هر جا نیاز باشد این قوانین در جهت تامین منافع ملی و سیاسی قابل تعدیل و تغییر خواهد بود، چیزی که در سنت مسیحیت به عنوان یک اصل غیر قابل تغییر خودنمایی می نماید.

در عصر روشنگری برخی اندیشمندان چون جان لاک، بارکلی و هیوم شدیداً معتقد به تجربه گرایی و برخی چون دکارت، اسپینوزا و لایب نیتس اعتقاد به صرف عقل برای شناخت میدانند (جی، ایچ، ۱۳۸۱: ۱۱) البته کلیسای ملی انگلستان در صدد تلاش زیادی کرد مبنی بر عدم تضاد بین عقل و دین (مورا، ۱۳۶۶: ۵-۴۴۴) گاه عدالت در مقابل ظلم و به معنای احقاق حق و اخراج باطل و متوسط میان افراط و تفریط تعریف شده است (سجادی، ۱۳۶۱: ۳۸) بدون تردید بزرگترین آرمان و آرزوی تمامی جوامع انسانی و تحقق آن اصلی ترین رسالت تمامی ادیان الهی و غیرالهی و مکاتب سیاسی و اجتماعی بوده و هست و در این رهگذر تاریخ شاهد فرایند بسیار پیچیده و پر فراز و نشیب بوده است.

پس بدین ترتیب عدالت و تحقق آن مهمترین و اصلی ترین دغدغه جوامع بشری از ابتدای خلقت تا به امروز بوده، هست و خواهد بود و گزاف نخواهد بود اگر بگوییم که ظهور ادیان الهی و برانگیخته شدن پیامبران آن در همین راستا بوده است. در این مقاله درصدد بررسی تطبیقی مفهوم عدالت در سنت مسیحیت و عصر روشنگری هستیم.

۲- مبانی نظری

تحولات ناشی از تغییر مفاهیم در تعریف عدالت به حدی با آموزه های مسیحیت فاصله میگیرد به طوریکه برتراند رسال عدالت را چیزی می داند که اکثریت بشر آن را بپسندند (حکیمی، ۱۳۷۶: ۴۴).

عدالت با فاصله گرفتن از مفهوم الهی و سنت مسیحی در قالب قرارداد اجتماعی تعریف میگردد و تحقق عدالت منوط به تدوین قوانین با نظر اکثریت جامعه و با تضمین منافع اکثریت تفسیر می گردد و آمار و ارقام کمی و تا حدی کیفی بیان کننده وجود یا عدم وجود عدالت و شاخص و معیار و مناط عدالت در جوامع انسانی میگردد به عنوان مثال در مکاتب کلاسیک اقتصادی عدالت بر پایه توزیع عادلانه درآمد و مالکیت عوامل تولید مطرح میشود (نظریه ادام اسمیت) و بعد معنوی و الهی عدالت بسیار کمرنگ و حتی محو میگردد و در واقع عدالتی که در سنت مسیحیت یک رابطه الهی بین انسان و خدا میباشد به رابطه انسان با انسان تبدیل میشود و به نوعی قرارداد دو طرف میان آدمها معنا و مفهوم پیدا میکنند که نتیجه آن امکان تفسیر به رای و قائم به شخص از عدالت و تعدیل این مفهوم

بسته به شرایط زمانی و مکانی آن است و عنداللزوم فسخ و ابطال این قرارداد است که این نوع نگرش بسیار با آنچه در سنت مسیحیت و اول و اساس دین مطرح میکند و به همین دلیل است که ژان ژاک روسو عدالت و آزادی را پیروی از معیارهای عالی اخلاقی و رعایت حقوق خود و دیگران و پیروی از قانون میداند (عالم، ۱۳۹۳: ۱۲۵) فاصله داشته و هر نحله فکری بر اساس معیارهای خود اقدام به ارائه مفهوم عدالت و نقش و کارکرد آن در جامعه و روابط اجتماعی می‌نماید و نظر به اینکه کسب حداکثر منفعت و تحصیل منافع سیاست کلان تمامی حکومتها و دول و جوامع بشری میباشد لذا ظهور تضاد منافع غیر قابل اجتناب گردیده چرا که یک چهارچوب کلی و اساسی و جهانی در حوزه عدالت بر پایه آموزه‌های الهی جای خود را به قالبهای کوچکتر با تضاد منافع و عقاید گردیده که ماحصل آن ظهور جنگهای خانمان سوز و کشته شدن میلیون ها انسان بی گناه و آواره شدن کشورها و شهرها و روستاهای زیادی بوده و تا به امروز نیز ادامه دارد و در همین راستا جان رالز عدالت را بنیادی ترین و مهمترین فضیلت نهادهای اجتماعی میداند (رالز، ۱۳۵۰: ۷۸) و بیهوده نیست که ارگانسکی تعایم دینی را همچون سدی میداند که میتواند جلوی احساسات افراطی ملی را بگیرد (ارگانسکی، ۱۳۴۴: ۳۴)

با توجه به جمیع موارد فوق در این مقاله سعی میگردد تا حد امکان علل و دلایل این تغییر بنیادین در مفهوم عدالت و نتایج و آثار اجتماعی و سیاسی و حقوقی در این فرایند زمانی و بویژه با تکیه بر آموزه های مسیحیت و بر توجه به نظرات اندیشمندان عصر روشنگری از قبیل جان لاک، دیوید هیوم، ژان ژاک روسو توماس هابز و غیره مورد بررسی قرار گیرد.

۲-۱- پیشینه پژوهش

محمدی بوستانی (۱۳۹۵) در پژوهشی با عنوان "بررسی تطبیقی مشترکات در اسلام و مسیحیت از منظر عدالت" عدالت را از کهن ترین و مهمترین مباحث و دغدغه و آرمان بشر و ادیان الهی بیان نموده و برقراری عدالت در جامعه را از مهمترین و ظایف دولتها دانسته و تاکید می نماید که موضوع عدالت در ادیان کمتر مورد توجه قرار گرفته است و مفهوم عدالت و اصول آن در ادیان کمتر مورد بحث قرار گرفته در حالیکه ادیان الهی مانند اعضای یک بدن بوده که برای بدن سالم نیاز به ارتباط و هماهنگی بین این اعضا هست و از این نقطه نظر با این پژوهش صورت گرفته اشتراک دارد که در دوره روشنگری دولتها از طریق قانونگذاری وظیفه تحقق و اجرای عدالت را برعهده داشته اند.

اورجینیس (۲۰۱۹) در پژوهشی با عنوان "پیامبر روشنگری یا عدالت برای صلح" هابز را به مثابه یک پیامبر معرفی می کند که عدالت را برای صلح مطرح می نماید و تحقق آن را حذف مباحث دینی و روحانیت از زندگی اجتماعی و جایگزینی آن را با انسانیت می داند.

هایپکینز (۲۰۱۸) با پژوهشی با عنوان "عدالت و مسیحیت" نویسنده در این پژوهش عدالت را موضوعی می‌داند که هزاران سال مورد بحث و مطالعه بوده در هر فرهنگ از تاریخ بشریت و از گذشته دور یعنی زمان ارسطو تا اگوستین و کانت انسان را به خود مشغول نموده است. به عقیده نویسنده پیروان حضرت مسیح ممکن است راجع به مفهوم عدالت توافق نداشته باشند اما در خصوص خالق عدالت که خداوند است توافق دارند و این نقطه مشترک با پژوهش صورت گرفته است که عدالت را ماحصل ایمان به خدا و از طریق وحی الهی و سنت مسیحیت می‌توان محقق ساخت و از طریق نهادهای مدنی آن را تدوین کرد.

استافر (۲۰۱۸) در پژوهشی با عنوان "هابز پادشاه روشنائی" با مطرح کردن بحث فلسفه سیاسی مدرن در پژوهش خود توماس هابز را یکی از متفکران و روشنفکران معرفی می‌نماید که اساس و پایه تفکر فلسفه سیاسی جدید را مطرح می‌کند و همان پایه گذاری علوم اجتماعی بر پایه درک انسانی و فهم آدمی است که بر اساس آن یک نظم سیاسی زندگی عادلانه داشته باشد.

کالین (۱۳۸۵) در پژوهشی با عنوان "فلسفه و ایمان مسیحی" در خصوص وحی و جایگاه آن در مسیحیت و اهمیت وحی می‌پردازد و عدالت را رابطه انسان و خدا میدانند و ایمان را رکن اصلی و رکن عدالت حسب آموزه های مسیحیت دانسته و معتقد است باید جامعه با درک و شناخت درست از جایگاه انسان نزد خداوند خود را برای زندگی در این دنیا و نیز آخرت آماده نماید که بحث ایمان به عنوان شرط اولیه عدالت هم در پژوهش صورت گرفته و هم برخی دیگر از نوشته های سایر پژوهش گران به عنوان تعریفی از عدالت در کتاب مقدس آورده شده است.

ایستر (۱۳۸۵) در پژوهشی با عنوان "درامدی بر الهیات مسیحی" با تقسیم بندی دوران زمانی مسیحیت در بخشی به موضوع عدالت در مسیحیت می‌پردازد و مکاتب مختلف مسیحی را مورد بررسی قرار می‌دهد که ناشی از تحولات سیاسی واقع شده در شرایط مختلف جغرافیایی و سیاسی اروپا شکل می‌گیرد و این تقسیم بندی بیشتر بر مبنای ماهیت عدالت مورد توجه نویسنده بوده است اما موضوع عصر روشنگری به عنوان نقطه تحول و تغییر مبانی و مفهوم عدالت اشاره نشده است.

هارینگ (۱۳۸۳) در پژوهشی با عنوان "عدالت در اندیشه مسیحیان" در خصوص عدالت در مسیحیت و اناجیل بحث مینماید و در هر کدام از چهار انجیل اصلی یعنی مرقس، یوحنا، متی و لوقا موضوع عدالت را تحلیل و تفسیر مینمایند و عدالت را ناشی از ایمان به خداوند و پیروی از دستورات الهی میدانند و محبت را مهمترین ویژگی عدالت معرفی می‌نماید

هادلستون (۱۳۷۷) در پژوهشی با عنوان "در جستجوی عدالت اجتماع" به موضوع عدالت در جامعه پرداخته و در این مسیر ضمن بیانی کامل از روند تفکر عدالت و عدالت خواهی

در جهان در بخشی از آن به عدالت در مسیحیت پرداخته است و از نقطه نظر ایشان عدالت را گم‌شده همه جوامع انسانی میدانند که همه بشریت در طول تاریخ به دنبال یافتن و تحقق آن بوده است.

گابریل (۱۳۷۵) در تحقیقی با عنوان "عدالت از دیدگاه مسیحیت" عدالت را بهترین زمینه همزیستی مسالمت آمیز مردم جهان معرفی می‌کند اما اینکه این عدالت بر چه پایه باید قرار گیرد و عقل ملاک است یا سنت و وحی الهی ساکت است.

بایسنر (۲۰۲۰) در پژوهشی با عنوان "عدالت اجتماعی و عدالت انجیلی" عدالت را ناشی از قدرت مدنی حکومت دانسته و چهار ویژگی را برای برمی‌شمارد که عبارتند از: انصاف، تناسب، تسلیم و تصدیق که حسب عقیده نویسنده دو ویژگی اول بعداً یعنی در ابتدای قرن ۲۰ مفهوم خود را در حوزه علوم اجتماعی را تغییر داده‌اند. نویسنده در این پژوهش به دنبال پاسخ به یک چالش بزرگ موجود بین تعالیم کلیسا و انجیل با فرهنگ حاکم با جامعه امروزی است و همانگونه که در این پژوهش تغییر مفاهیم در علوم انسانی بویژه عدالت را از عوامل سردرگمی جهان غرب معرفی مینمایم ایشان نیز تغییر این مفاهیم بویژه در تعریف انصاف و تناسب در اعمال عدالت را از عوامل اصلی این چالش می‌داند. هاسل (۲۰۱۱) در پژوهشی با عنوان "عدالت و مذهب مسیحیت" بیان می‌نماید که در سنت مسیحیت مفهوم کلاسیک عدالت "دادن هر چیز به هر کس که تعلق دارد" معنی می‌شود برای مسیحیان مفاهیم اخلاق، سیاست و فلسفه بر مبنای سیره حضرت مسیح تعریف میشود و عدالت به معنای عشق به خدا و تسلیم شدن در برابر اراده خداوند می‌داند.

فایزر (۲۰۱۰) در پژوهشی با عنوان "روشنگری و احساس" با دفاع از تئوری اخلاق با دقت تمام سعی در بیان موضوعات بصورت شفاف و واضح و با رعایت انصاف، دو نوع روشنگری را مطرح می‌نمایند، روشنگری عقلی و روشنگری احساسی که به عقیده نویسنده هابز و اسمیت از نوع اول هستند و اخلاق را خارج از حیطه تعقل معرفی می‌نمایند و عقل را تنها وسیله و مسیر رسیدن به روشنگری و تامین حقوق اجتماعی می‌دانند.

شونفیلد (۱۹۸۹) در پژوهشی با عنوان "عدالت یک مفهوم مبهم در مسیحیت" اقدام به مقایسه مفهوم عدالت در عهد عتیق و عهد جدید در کتاب مقدس می‌پردازد و بیان مینماید که در عهد عتیق یا تورات عدالت بر پایه قوانین و قواعد وحی شده از طرف یهوه است مانند ۱۰ فرمان و تحقق عدالت منوط به رعایت و به کار بستن این قوانین است در حالیکه در عهد جدید یا همان انجیل عدالت به معنای عشق الهی است و که حسب ادعای نویسنده تحقق عدالت از طریق عشق الهی مبهم است.

مفهوم عدالت با ظهور مسیحیت به عنوان یکی از ادیان بزرگ الهی نوید بخش مردم اروپا در جهت برخورداری از احکام و دستورات این دین و بویژه در جهت برخورداری از عدالت الهی و سعادت جهانی و ابدی بود در واقع عدالت در آموزه های مسیحیت صرف انجام اعمال خوب نیست بلکه برای عدل و عدالت نیاز به ایمان به خداوند است (کتاب مقدس ، رومیان ، ۲۴:۳) و منظور ایمانی است که از دل باشد (کتاب مقدس ، رومیان ، ۹:۱۰) اگرچه سه قرن ابتدایی ظهور مسیحیت به دلیل مخالفت و مبارزه حاکمان و صاحبان قدرت برای پیروان آن به سختی گذشت اما با رسمیت یافتن آن بویژه در امپراطوری روم به عنوان مرکزیت اروپا در ابتدای قرن چهارم میلادی جایگاه این دین تثبیت گردیده و جامعه تا حدود زیادی از موهبات آن بخصوص در عرصه حقوق اجتماعی از جمله عدالت که متکی بر وحی و سنت و آموزه های حضرت مسیح (ع) و حواریون بود برخوردار گردید و عدالت در منظر مسیحیت به معنای اجرای احکام الهی برای همه بشریت بدون در نظر گرفتن هر گونه تبعیض تحت هر عنوان بین انسانهاست اما با قدرت گرفتن کلیسا و حاکمیت سیاسی روحانیون از ابتدا ی قرن ششم میلادی اگرچه مبنای نظری عدالت بر پایه مفاهیم برگرفته و از سنت و وحی الهی بود لیکن تفاسیر ناشی از عدالت بر پایه منافع طبقه حاکم و تقسیم قدرت مابین پاپ و امپراطور قرار گرفت و همین موجبات نارضایتی و ناامیدی مردم بویژه طبقه روشنفکر را فراهم نمود به طوریکه از ابتدای قرن ۱۷ و همزمان با شروع عصر روشنگری که در واقع عصر توسعه علوم تجربی و ظهور مکاتب مختلف علمی و فلسفی می باشد مفاهیم حوزه علوم اجتماعی نیز تغییر اساسی پیدا نمود از جمله عدالت، در عصر روشنگری برخی اندیشمندان چون جان لاک ، بارکلی و هیوم شدیداً معنقد به تجربه گرایی و برخی چون دکارت، اسپینوزا و لایب نیتس اعتقاد به صرف عقل برای شناخت میدانند (جی ، ایچ ، ۱۳۸۱ : ۱۱) البته کلیسای ملی انگلستان در صدد تلاش زیادی کرد مبنی بر عدم تضاد بین عقل و دین (مورا ، ۱۳۶۶ : ۵-۴۴۴).

۳- روش پژوهش

این پژوهش اولاً کیفی است و در ذیل پژوهش روش بررسی مقایسه ای انجام می گیرد ، روش مقایسه ای عبارت است از در واقع پژوهش مقایسه ای یکی از قدرتمند ترین و پر کاربرد ترین روشها در حوزه های مختلف دانش است که با جریان تحول دانش همراه شده ، با رشدی مداوم به نقد و ارزیابی موارد قابل توجهی از حوزه علم و اندیشه پرداخته است. در این پژوهش به پرده از روش بررسی تطبیقی مفهوم عدالت در سنت مسیحیت در ابتدای ظهور و ترویج این مذهب در قرون اولیه میلادی با این مفهوم در عصر روشنگری در اروپا که بعد از رونسانس اتفاق می افتد، صورت می پذیرد. و مفهوم عدالت مورد قیاس واقع می شود و نتایج حاصل از این تغییر و نگرش مورد ارزیابی قرار می گیرد.

۴- یافته ها

۴-۱- عدالت در مسیحیت

عدالت در آموزه‌های مسیحیت جایگاه بسیار مهمی را به خود اختصاص می‌دهد به طوری که حسب نص کتاب مقدس، حضرت عیسی می‌فرماید: «وای بر شما ای ملایان و فریسیان ریاکار شما از نعنای و شوید و زیره ده یک می دهید اما مهمترین احکام شریعت را که عدالت و رحمت و صداقت است نادیده گرفته اید... ای راهنمایان کور که پشه را صافی می کنید و شتر را می بلعید» (سلیمانی اردستانی، ۱۳۸۲: ۱۵۴)، همانگونه که مشاهده میشود عدالت در کنار رحمت و صداقت که خود از اجزاء عدالت محسوب میشوند به عنوان مهمترین احکام شریعت در سنت مسیحیت شناخته و بر شمرده میشود. و توصیه خداوند به باور پادشاهی و حاکمیت اراده خداوند بر جهان و آفرینش است و عدالت که از این طریق یعنی ایمان بر خداوند و عدالت او همه برکات و نعمات و رحمت‌های خداوند را برای انسان به همراه خواهد داشت که در این خصوص کتاب مقدس می‌فرماید: "ابتدا پادشاهی خدا و عدالت او را جستجو کنید. و همه این موارد به شما اضافه می شود". (متی، ۶: ۳۳).

در سنت مسیحیت که عمدتاً بر پایه رحمت و بخشش گناهان و گنهکاران تاکید میشود خداوند وعده مجازات کسانی را می دهد که عدالت را نقض نمایند و در این ارتباط کتاب مقدس می گوید: «در دادگاه، حق شخص فقیر را پایمال نکن... و نگذار شخص بی گناه به مرگ محکوم شود. من کسی را که عدالت را زیر پا گذارد بی سزا نخواهم گذاشت». (کتاب مقدس، سفر خروج، باب ۳۴: ۷-۶). و در جای جای کتاب مقدس نوید تحقق عدالت الهی بشارت داده می‌شود.

"من عدالت خود را نزدیک می کنم؛ خیلی دور نخواهد بود و نجات من از بین نخواهد رفت" (اشعیا ۱۳: ۴۶) و یا در جای دیگر می‌فرماید: "شما قضاوت کنید و عدالت کنید، زیرا نجات من نزدیک است و عدالت من آشکار خواهد شد. (اشعیا ۱: ۵۶) و ضمن اینکه عدالت واقعی از منظر تعالیم و احکام سنت مسیحیت بر پایه ایمان به خدا خواهد بود

، همانطور که در انجیل نوشته شده است: "عادل با ایمان زندگی می کند". (رومیان ۱: ۱۷) و حتی قوانین موضوعه بشری نیز ناتوان در تحقق عدالت حقیقی محسوب میشوند، زیرا این وعده مبنی بر اینکه او وارث جهانی خواهد بود، نه به ابراهیم و نه برای بذر او از طریق قانون، بلکه از طریق عدالت ایمان است. (رومیان ۴: ۱۳) و در جای دیگری باز شاهد تاکید عدالت ناشی از ایمان هستیم: "پس چه خواهیم گفت؟ اینکه ملت‌ها، که پس از عدالت پیروی نکرده اند، به عدالت دست یافته اند، حتی عدالت ایمان". (رومیان ۹: ۳۰) ضمن اینکه عدالت ناشی از ایمان فائل به هیچ تبعیضی برای هیچ کسی نیست: "حتی عدالت خدا

که با ایمان عیسی مسیح به همه و همه کسانی که ایمان آورده اند: زیرا هیچ تفاوتی وجود ندارد". (رومیان ۳:۲۲). در وعده خداوند است که اگرچه آسمان و زمین روزی از بین خواهد رفت ولی عدالت برای همیشه وجود دارد و ابدی است و از بین نمی رود. "چشمان خود را به سمت آسمان ها بلند کنید و به زیر زمین نگاه کنید، زیرا آسمانها مانند دود از بین می روند و زمین مانند یک لباس پوشیده می شود و زمین های ساکن در آنجا مانند مردم خواهند مرد. برای همیشه باش و عدالت من از بین نمی رود". (اشعیا ۵۱:۶) و همانگونه که خداوند در زمان خلقت، روح خود را در انسان دمید، لباس عدالت را نیز بر تن انسان نمود تا از آن خشنود گردد و این عدالت زینت انسان گردید. "من بسیار به خداوند شاد می شوم، روح من در خدای من شاد خواهد بود. زیرا او مرا با لباسهای نجات پوشیده است، مرا با لباس عدالت پوشانده است، همانطور که داماد خود را با زیورآلات تزئین می کند، و به عنوان عروس خود را با جواهرات خود تزئین می کند". (اشعیا ۶۱:۱۰)، و این عدالت موجبات شادی واقعی را برای انسانها به همراه خواهد داشت. "به نام تو تمام روز شادمان می شونم و به عدالت تو عالی می شونم (فیلیپین ۳:۹)

، کما اینکه رسیدن به عدالت نیز نیازمند سعی و مشقت است لیکن از پس آن خوشبختی و سعادت نصیب انسان خواهد شد و این وعده خداوند است "اما اگر به خاطر عدالت رنج می برید، خوشبخت هستید: و از ترس آنها نترسید و دچار مشکل نشوید". (پیتر، ۳:۱۴) و خدائند وعده را به انسان داده است: "راه خود را به خداوند متعهد کن؛ به او اعتماد کنید. و او آن را به تصویب رساند. و او عدالت شما را مانند نور و حکم شما به عنوان ظهر بیرون می آورد." (مزمور، ۳۷: ۵-۶).

با وجود اینکه عدالت از اراده خداوند ناشی میشود و به حکم او عملی میگردد و انسان مکلف به تبعیت از آن است این موضوع انسان از وظیفه خود مبنی بر تلاش در جهت ایجاد و تحقق عدالت مبرا نمیکند و همانگونه که بیان شد برای رسیدن به عدالت رنج و مشقت لازم است و این مقوله در همگی ادیان الهی به عنوان تکلیف برای بشر شناخته شده است چرا که عدالت را در ذات خود دین و باور الهی دیده میشود. هر فقر و فلاکت اجتناب پذیری، به منزله نتیجه حق کشی که به زندگی انسان آسیب رساند یا نابود کند، مغایر با خواست آفریدگار خیر است که «حیثی حیات» و «خداوندگار عدالت است» (کتاب مقدس: مزامیر ۸: ۶۱) در نتیجه برای مؤمنان وظیفه ای اولی است که بیشتر از جنبه های شخصی و اجتماعی، برای عدالت به پا خیزند. از دیدگاه کلی انجیل، همزیستی مسالمت آمیز اهمیت زیادی دارد، مسائل عدالت در مرکز وحی انجیل قرار دارد. در حقیقت کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید در ابعادی وسیع و در تلاشی پی گیر با حق کشی و بی عدالتی در تاریخ بشری و روابط اجتماعی مربوط به آن نبرد می کند. بدین ترتیب نگرانی برای حق و عدالت موضوعی از میان موضوعات فراوان انجیل نیست، بلکه در

حقیقت «...کلیه اصول عقاید عیسوی، ندایی شنیدنی برای همبستگی انسانی بویژه اهتمام مشترک برای عدالت اجتماعی به نفع ضعفا و ستمدیدگان است. اصطلاح «عدالت» در انجیل از معنای وسیع تری، از آنچه در زبانهای مدرن وجود دارد، برخوردار است.

در کتاب مقدس پیامبران عهد قدیم به برآوردن این وظیفه عالی اخلاقی، با توجه به اوضاع اجتماعی و بی‌عدالتی زمان خود، هشدار می‌دهند. اوج پیام آنان در این است که فقدان عدالت در جامعه ارتباط با خدا را غیرممکن و اعمال مذهبی مانند نماز و روزه را بی‌فایده می‌سازد.

سنت مسیحیت را میتوان امانتی که شامل ائین‌ها و عقاید و اخلاق که از طرف خداوند به حضرت مسیح وحی شده است و باید توسط سلسله‌ای از حاملان صلاحیتدار به آیندگان منتقل گردد. (ویلیامز، ۱۳۸۷: ۲۱۷)

در سنت مسیحیت مفهوم کلاسیک عدالت را: گانچه که به هر کس تعلق دارد "معنی میشود، برای مسیحیان مفاهیم اخلاق سیاست و فلسفه بر مبنای سیره و روش حضرت مسیح تعریف میشود و عدالت به معنای عشق و ایمان به خدا و تسلیم شدن در اراده اوست و تنها راه تحقق عدالت واقعی، اعتقاد به عدالت خداوند در جهان است، بر این اساس عدالت در مسیحیت کارکرد دوگانه دارد، یکی شناخت خداوند و دوم ضرورتی برای جوامع بشری کخ به موجی ان میتوان مفهوم عدالت را در دنیا درک کرد. (هاسل، ۱۳۹۰: ۲۲۵).

۴-۲- عصر روشنگری و عدالت

در سال ۱۷۸۴ در یکصد سالگی عصر روشنگری یک مجله آلمانی به نام برلینیش موناتس شریف از خوانندگانش خواست تا به این پرسش پاسخ دهند: روشنگری چیست؟ (Was Ist Aufklärung?) بسیاری از روشنفکران آلمانی از جمله امانوئل کانت که در آن زمان استاد مشهور فلسفه بود به این پرسش پاسخ دادند. کانت پاسخ داد: روشنگری رهایی انسان از ناپختگی که خود مسبب آن بوده است (اسپنسر، کروز، ۱۳۷۸، ص ۱۵۳). در واقع کانت ناپختگی را ناتوان انسان در اینکه بدون هدایت دیگری، هوش و استعداد خود را به کار گیرد. به تصور کانت روشنگری جرات استفاده از عقل و اندیشیدن را به انسان داده است.

عدالت به عنوان مهمترین محور و شاخص جوامع بشری در عصر روشنگری به کلی از آنچه در ادیان الهی بیان میشود دور افتاد و تبدیل به یک پدیده اجتماعی مربوط به روابط اشخاص گردید.

در عصر روشنگری همواره تلاش بر آن بوده تا خدا را با قوانین طبیعت یکسان بینگارند، نظم طبیعت که در علوم نیوتنی آن را اشکار ساخته بود که خداوند به مثابه ساعت ساز بزرگی است که آن را خلق کرده و قوانین لایتغیر آنرا وضع نمود تا با آن قوانین جهان بچرخد سپس خود کنار رفته است. موسسین انقلاب امریکا که افکار و عقاید جان لاک انگلیسی که از سردمداران بزرگ عصر روشنفکری به حساب می آید و با مطرح کردن نظریه لوح نانوشته خود در کتاب "فهم ادمی" که یکی از مهمترین کتاب در حوزه فلسفه شناخته میشود، ذهن انسان را به مثابه لوحی میداند که هیچ تصور فطری نداشته و تمام معرفت ماخوذ از تجربه است (اسپنسر و کروز، ۱۳۷۸: ۱۰)، وی را سرمشق و سرلوحه خود در تنظیم پیش نویس قانون اساسی ایالات متحده امریکا، قرار داده بودند هیچ ذکری از خداوند به میان نیاورده و کوشیدند دین را از زندگی اجتماعی و سیاسی مردم امریکا حذف نمایند.

در واقع فرانسیس بیکن که خود را بانی نظریه ای میداند که تجربه حسی را جانشین پرستش کورکورانه اعتبارات و مقولات کرد و در نظریه خود معتقد است که درخت معرفت دارای سه شاخه اصلی است که عبارتند از: حافظه، تخیل و عقل که موجب آن حافظه منشاء معرفت تاریخی، تخیل منشاء شعر و عقل منشاء فلسفه است (اسپنسر و کروز، ۱۳۷۸: ۴۲)

در واقع نظریه تجربی لاک، دیدگاه عقل گرایانه رنه دکارت را نشانه گرفته و تجربه گرایی را که لاک بر دو نوع متفاوت از هم تمیز میدهد یعنی حواس درونی و تامل درونی، را ملاک تشخیص ادمی معرفی میکند

انقلاب کبیر فرانسه را میتوان به نوعی پایان دوره روشنگری دانست (اسپنسر و کروز، ۱۷۱)

ضد روشنگری: هیچکس را نمیتوان یافت تا به حد و اندازه ویلیام بلیک به مخالفت با روشنگری و خردگرایی برخاسته باشد، چرا که بلیک به همان اندازه که از انقلاب کبیر فرانسه و نتایج حاصل از آن ذوق زده بود از انقلاب صنعتی دلواپس و نگران بود و آترا موجب فلاکت بشری که توده انبوه کارگران صنعتی آنرا وخیم میکرد و سخت محکوم میکرد. بلیک فلسفه فرانسیس بیکن انگلیسی را ویران کننده و علم را نابودگر میدانست.

عقل گرایی از مهمترین شاخصه های این دوره است و که هدف آن مبارزه با سنتها و باورها و تلاش برای تغییر همه قلمروهای انسانی بر پایه عقل و تجربه بود (ویلیامز، ۱۳۷۴: ۱۰۹) ، عقل گرایان معتقد بودند که صرفاً عقلی میتوان به معرفت یقینی و کامل نائل شویم (پاپکین، ۱۳۸۵: ۲۸۸). اعتقاد به قدرت تامه عقل تا جایی پیش میروید که باروخ اسپینوزا معتقد است عقل تنها منبع شناخت است. (جی، ایچ، ۱۳۸۱: ۱۸-۱۹).

دکارت پایه گذار اندیشه اصالت عقل ، معتقد است مذهب اصالت عقل بر پایه الویت و حاکمیت عقل استوار است .(فولیکه ، ۱۳۷۰ : ۱۹۱)

اندیشمندانی چون جان لاک ، بارکلی ، هیوم ، نمونه های بارز تجربه گرایی و امثال رنه دکارت ، اسپینوزا و لایب نیتس ، مصادیق واقعی عقل گرایی محسوب میشوند . (جی ، ایچ ، ۱۳۸۱ : ۱۱)

در آن دوره توماس هابز خود را به عنوان پیامبری میکند که عدالت را برای صلح و تحقق آنرا حذف مباحث دینی و روحانی از آن و جایگزینی آن با محور انسانیت میدانند (اوری جنیز ، ۱۳۹۸ : ۱۲۱)

در دوره روشنگری، عدالت صفتی اجتماعی می‌شود که متضمن منافع عمده‌ای است. یعنی ما می‌توانیم تصاویر مختلفی را عدالت ارائه بدهیم. مثلاً عدالت «ادموندبرک» عدالت اشرافی است. عدالت لاک، لیبرالی است و عدالت سوسیالیستها رادیکالی است؛ به دلیل اینکه هیچ وضعیت عادلانه‌ای نیست تا مورد اتفاق همگان باشد. بنابراین عدالت از حوزه فلسفه سیاسی خارج می‌شود و به حوزه جامعه‌شناسی سیاسی می‌رود. (گفتگو درباره‌ی عدالت ، ۱۳۷۲ : ۱۵)

ادوین استافر با مطرح کردن بحث فلسفه سیاسی مدرن ، توماس هابز را یکی از متفکران و روشنفکرهای معرفی میکند که اساس و پایه تفکر فلسفه سیاسی جدیدی را مطرح میکند و همان پایه گذاری علوم اجتماعی بر پایه یک درک انسانی و فهم آدمی است که در آن بر اساس یک نظم سیاسی میتوان عدالت را در زندگی انسان برقرار کرد ، نویسنده میگوید از نقطه نظر هابز غایت همه دولتها برقراری صلح و عدالت است و حق طبیعی ، اساس عدالت را تشکیل میدهد و آزادی را بخشی از قانون طبیعت میدانند ، در ادامه هابز پیش شرط رفتار عادلانه و مطابق عدالت را وجود یک دولت و قوانین مدون میدانند و عدالت را یک مقوله اخلاقی نمیدانند .(استافر ، ۱۳۹۷ : ۳۳۶).

فازر معتقد است در دوره روشنگری علاوه بر عقل گرایی ، یک اندیشه (sentiment) یا احساسی نیز وجود دارد که در خصوص مسائل مربوط به عدل و انصاف مطرح میشود (فازر ، ۱۳۸۹ : ۹۴)

۴-۳- مقایسه عدالت در سنت مسیحیت و در عصر روشنگری

با امعان نظر و تدقیق اجمالی در موارد معنونه میتوان دریافت که مفهوم و تحقق عدالت در سنت مسیحیت و بر پایه دستورات کتاب مقدس و تعالم حضرت مسیح (ع) با آنچه در عصر روشنگری که خود دستاورد رنسانس در اروپا میباشد، از اساس تفاوت‌های زیادی دارد چرا که عدالت در سنت مسیحیت از فطرت و تمایلات خداپرستانه و لزوم رعایت دستورات و آموزه های شرع فارغ از حس سود و زیان شخصی و نگاه مصلحت اندیشانه ،

نشأت میگیرد و در این راستا انسان تسلیم محض اراده الهی میگردد و نتیجه حاصله را هر چه باشد مطیع خواهد بود و حکمت خداوند را نسخه غیر قابل سرپیچی دانسته و آن را با تمام وجود و بدون در نظر گرفتن تبعات بعدی آن فرمانبردار است و دیدگاه انسان عصر سنت مسیحیت نسبت به عدالت به هیچ وجه دیدگاه استنتاجی نیست. این نگرش ناشی از ایمان به علم و قدرت و دانایی مطلق پروردگار است که مصلحت آدمی را بهتر از خود آدمی دانسته و در عادل و رحیم بودن او هیچ تردیدی نیست، لیکن در عصر روشنگری و با توجه به تغییرات اساسی و تحول در نگرش انسان به همه پدیده های جهان هستی و بویژه دین که در مقام یک پدیده اجتماعی در سایر پدیده های جوامع انسانی قرار میگیرد و دین از نقش کارکردی و راهبردی خود در جامعه و حکومت کنار گذاشته شده و محدود به کلیسا و در چهارچوب مسایل شخصی مورد پذیرش قرار میگیرد و حتی این نوع نگرشها تا تفکرات اثبات گرایانه اگوست کنت نیز پیش میرود و قبول دین منوط به قبولی در بوته آزمایش اثباتی میگردد، به تبع آن عدالت به عنوان محور اساسی قاعده بنیادین جوامع غربی در کنار آزادی به عنوان سرلوحه وظایف دولتهای قانون مدار عصر روشنگری خود را نمایان میکند. اندیشمند عصر روشنگری از هابز گرفته تا روسو و لاک آزادی و عدالت را گم شده انسان گذر کرده از رنسانس میداند که با تکیه بر عقل و تجربه میتوان آنرا یافت و در قالب مواد و مفاد قانونی جای داد و با پذیرش اصل تفکیک قوا، نهادی را مسئول شناسایی، نهادی را مسئول وضع و نهادی را مسئول حفظ این گوهر کمیاب در راستای تحقق آرزوی همیشگی انسان، دانست. کشور آمریکا و به دنبال آن دول اروپایی با تدوین قوانین اساسی و مدنی خود، و سرمست از تحقق آرزوی آزادی و عدالت و کنار زدن دین و دیانت با اعتقاد به تحجر و انقضای تاریخ مصرف آن، وارد عصر جدیدی شدند که در آن انسان صاحب اختیار و اداره کننده زندگی خود بود و هر کمبودی با تدوین قانون مناسب جبران میگردد در حالیکه بعداً همین جوامع در عصر ماشین و انقلاب صنعتی با بهره گیری از نظام قانونگذاری خود و تدوین قوانین غیر عدلانه و غیر انسانی چه در برابر بردگان سیاهپوست و چه مردم فقیر جوامع خود، آنها را در بین چرخهای انقلاب صنعتی و نظام سرمایه داری خود، خرد کردند و علی رغم تمامی تلاشهای انساندوستانه و تنظیم معاهدات و کنوانسونهای بین المللی هنوز، انسان نتوانسته است از این چرخه خارج گردد که بدون تردید تا زمانی که نگرش به مباحث اساسی جوامع انسانی همچون عدالت و آزادی بر پایه معیارهای نظرات استنتاجی باشد، و آموزهای دینی به عنوان تعالیم فرا مصلحتی نادیده شمرده شود، بعید به نظر میرسد تغییرات بنیادین در این حوزه را نظاره گر باشیم.

۵- نتیجه گیری

عدالت با فاصله گرفتن از مفهوم الهی و سنت مسیحی در قالب قرارداد اجتماعی تعریف میگردد و تحقق عدالت منوط به تدوین قوانین با نظر اکثریت جامعه و با تضمین منافع اکثریت تفسیر میگردد و آمار و ارقام کمی و تا حدی کیفی بیان کننده وجود یا عدم وجود عدالت و شاخص و معیار و مناط عدالت در جوامع انسانی می‌گردد به عنوان مثال در مکاتب کلاسیک اقتصادی عدالت بر پایه توزیع عادلانه درآمد و مالکیت عوامل تولید مطرح میشود (نظریه آدام اسمیت) و بعد معنوی و الهی عدالت بسیار کمرنگ و حتی محو می‌گردد و در واقع عدالتی که در سنت مسیحیت یک رابطه الهی بین انسان و خدا میباشد به رابطه انسان با انسان تبدیل می‌شود و به نوعی قرارداد دو طرف میان آدمها معنا و مفهوم پیدا میکنند که نتیجه آن امکان تفسیر به رای و قائم به شخص از عدالت و تعدیل این مفهوم بسته به شرایط زمانی و مکانی آن است و عنداللزوم فسخ و ابطال این قرارداد است که این نوع نگرش بسیار با آنچه در سنت مسیحیت و اول و اساس دین مطرح میکنند و به همین دلیل است که ژان ژاک روسو عدالت و آزادی را پیروی از معیارهای عالی اخلاقی و رعایت حقوق خود و دیگران و پیروی از قانون میداند (عالم، ۱۳۹۳: ۱۲۵) فاصله داشته و هر نحله فکری بر اساس معیارهای خود اقدام به ارائه مفهوم عدالت و نقش و کارکرد آن در جامعه و روابط اجتماعی مینماید و نظر به اینکه کسب حداکثر منفعت و تحصیل منافع سیاست کلان تمامی حکومتها و دول و جوامع بشری می‌باشند لذا ظهور تضاد منافع غیر قابل اجتناب گردیده چرا که یک چهارچوب کلی و اساسی و جهانی در حوزه عدالت بر پایه آموزه‌های الهی جای خود را به قالبهای کوچکتر با تضاد منافع و عقاید گردیده که ماحصل آن ظهور جنگهای خانمان سوز و کشته شدن میلیون ها انسان بی گناه و آواره شدن کشورها و شهرها و روستاهای زیادی بوده و تا به امروز نیز ادامه دارد و در همین راستا جان رالز عدالت را بنیادی ترین و مهمترین فضیلت نهادهای اجتماعی میداند (رالز، ۱۳۵۰: ۷۸) و بیهوده نیست که ارگانسکی تعالیم دینی را همچون سدی میداند که میتواند جلوی احساسات افراطی ملی را بگیرد (ارگانسکی، ۱۳۴۴: ۳۴)

عدالت مطابق حقوق روم باستان عبارت است از «به هرکس، هر چه را که مال او است، بدهیم» اما در اندیشه سیاسی عدالت بنیادی ترین فضیلت است و برابر آزادی قلمداد می‌شود (رافائل، ۱۳۹۱: ۲)

سنت مسیحیت امانتی که شامل آیین ها و عقاید و اخلاق که از طرف خداوند به حضرت مسیح (ع) وحی شده است و باید توسط سلسله ای از حاملان صلاحیتدار به آیندگان منتقل گردد. (ویلیامز، ۱۳۸۷: ۲۱۷)

وحی در سنت مسیحیت وحی عبارت است از سخن گفتن با خداوند به همان شیوه مخصوص پیام رسانی به تمام پیامبران است و حضرت عیسی گیرنده پیام تشریحی الهی و از انبیاپی برجسته برگزیده خدا و مظهر قدرت و حکمت و رحمت خداست. (سعیدی، ۱۳۷۵: ۱۵)

به موجب عقل گرایی فقط عقل انسانی، فردی یا جمعی در شناسایی و اعتبار قوانین و قواعد معیار و مبنا می باشند بنابراین معنی هیچ قانون الهی یا طبیعی معتبر نیست مگر آن قوانینی که از سوی دولت یا حکومت تجویز شده باشد.

عقل گرایان معتقدند که بوسیله به کار بردن روش های صرفاً عقلی است که می توانیم به معرفت یقینی به معنی کامل و تمام آن نائل شویم (، استرول، ۱۳۸۵: ۲۸۸)

در نهایت می توان گفت عصر روشنگری به تعبیری جنبش فکری و فلسفی در تاریخ غرب که باعث از بین رفتن جهان بینی قرون وسطایی شد.

منابع

- کتاب مقدس
- ارگانسکی، ای اف ک (۱۳۴۴)، سیاست جهان. مترجم: حسین فرهودی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب
- اسپنسر و کروزر (۱۳۷۸)، روشنگری، مترجم: مهدی شکبیا نیا، تهران: انتشارات تیرازه
- استرول، اوروم (۱۳۸۵)، کلیات فلسفه، مترجم: سید جلال الدین مجتبیوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران
- پاپکین، جی، ایچ، ار (۱۳۸۱)، عقل و تجربه از نظر اسپینوزا، مترجم: محمد علی عبداللهی، قم، انتشارات بوستان کتاب
- حکیمی، محمد رضا (۱۳۷۶)، حقوق و عدالت. نقد و نظر. بهار و تابستان شماره ۲
- دان، جان ام (۱۳۸۹)، عصر روشنگری، مترجم: مهدی حقیقت خواه. تهران: انتشارات ققنوس
- دیوید، رافائل (۱۳۹۱)، عدالت در نفس، عدالت در شهر، مترجم: محسن رنجبر: روزنامه اقتصاد. شماره ۵۰۵۵
- رالز، جان (۱۳۹۰)، نظریه عدالت. مترجم: محمد کمال سوریان و مرتضی بحرانی. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی

- سجادی ، سید جعفر (۱۳۶۱) ، فرهنگ علوم عقلی . تهران : ناشر : انجمن اسلامی حکمت و فلسفه
- سعیدی ، محمد باقر (۱۳۷۵) ، وحی مسیحی و پیوند آن با مسیح شناسی . کیهان . شماره ۶۵
- سلیمانی اردستانی، عبدالرحیم (۱۳۸۲) ، سیری در ادیان زنده جهان، قم، آیت عشق
- عالم ، عبدالرحمان (۱۳۹۳) ، تاریخ فلسفه سیاسی غرب . تهران : انتشارات وزارت امور خارجه
- فولیکه ، بل (۱۳۷۰) ، ما بعد الطبیعه، مترجم: یحیی مهدوی ، تهران : انتشارات دانشگاه تهران
- گابریل ، اینگریگ (۱۳۸۸) ، عدالت از دیدگاه مسیحیت . ترجمه :موسسه تبیان . فصلنامه نقد و نظر . شماره ۱۰
- گفتگو درباره‌ی عدالت (۱۳۷۲) «نامه‌ی فرهنگ»، سال سوم، شماره دوم و سوم
- مورا ، اندره (۱۳۶۶) ، تاریخ انگلستان . مترجم :عنایت اله شکیبایی پور . تهران : انتشارات جمهوری
- ویلیامز، برنارد (۱۳۷۴) ، عقل گرایی ، مترجم: محمد تقی بمانی ، مجله نقد نظر . شماره ۲
- Beisner , calvin (2020). Social Justice Vs Biblical Justice . goodtrees Press. UK
- Evrigenis, D.Loannis (2019). Prophet of The Enlightenment Or Justice of The Peace. Tufts University
- Fazer,L. Michael (2010). The Enlightenment of Symphaty . Oxford University
- Hassell , S. Tristin (2011). Justice And Religion Christianity. Spring Science Business Media
- Hopkins, Smith (2018). Justice And The Christian
- Stauffer ,Edvin (2018). Hobbes Kingdom of light. chicago university
- Williams, N.P . (2012). Tradition In Encyclopedia of Religion And Ethics James. Hasting Edition Vol . 12